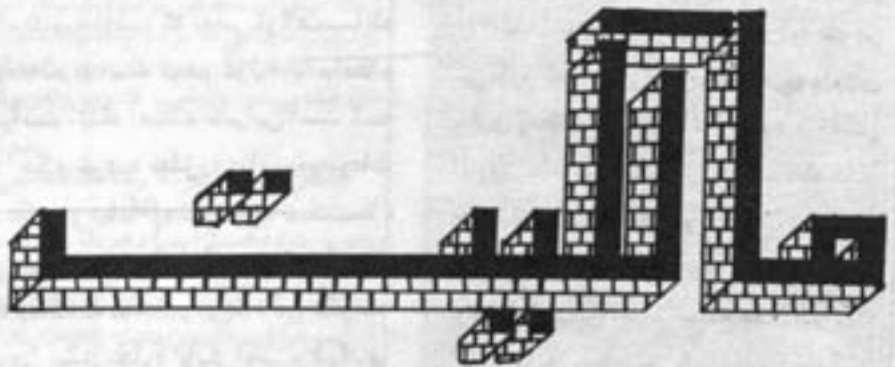


اشاره:

در کلاسهای گاه از سوی دفتر تبلیغات اسلامی برای طلاب حوزه علمیه قم برقرار شده بود، شهید مظلوم حضرت آیه الله دکتر بهشتی در باره مالکیت در اسلام تدریس نمودند و با سداد اسلام متن این دروس را که توسط دفتر تبلیغات فراهم شده بود در طی چند شماره تقدیم امت مسلمان می نماید. لازم بتذکر است که متن دروسهای موجود تاکنون بچاپ نرسیده، اگرچه از شهید مظلوم تحت همین عنوان آثار دیگری بچاپ رسیده است.



صاحب ذهنی وجود نداشته باشند معنی ندارد چه (چیز) بر کسی واجب است؟ وجوبی تحقق پیدانمی کند. احکام وضعی هم همینطور است که منتزع از یک سلسله احکام تکلیفی است و موضوع برای یک سلسله احکام تکلیفی. مثال:

آقادت به این کتاب نزن، چرا؟ از صاحب اجازه گرفتنی؟ این مال فلانی است. اینها در موقعی است که یک اعتبار اجتماعی وجود داشته باشد و الا معنی ندارد. پس مالکیت دارای یک واقعیت اعتباری است، و این مراعاتی در زندگی اجتماعی بوجود می آید، وگرنه اگر تک انسانی درد نیا بود حتی زمینه فکر کردن به این مطالب نیز برایش پیدانمی شد، چرا؟ برای اینکه این روابط مال وقتی است که انسانها در کنار هم زندگی می کنند و یک سلسله قراردادها بین آنان بوجود می آید، و لازم نیست که این قراردادها بین دو گروه بوجود بیاید، گاهی قرار و مدارها خود بخود بوجود می آید، مثلاً همین کتاب شما تا زنده اید مال خود شماست و رابطه کتاب با شما فردی است، و اگر بشهادت رسیدید به ورثه می رسد و گروهی می شود.

خوب کار این رابطه چیست؟ و حرف حسابی کدام است؟ این رابطه می گوید مالک حق تصرفات گوناگون در این ملک دارد، و حق دارد بگوید دیگران در آن تصرف نکنند، و این مشروعیت امری است نسبی که در جوامع مختلف کسری می کند و نسبتش در زمانهای مختلف فرق می کند.

در اسلام

شهرت مظلوم

آیت الله

مقاله علمی و تحقیقی

دکتر بهشتی

درخت کنار خیابان را درک کند، باز درخت واقعیت خارجی دارد.

و اما واقعیت های اعتباری که عموم واقعیت های اجتماعی را تشکیل می دهند عبارت از چیزهایی است که واقعیت آنها مشروط به وجود اعتبار کنندگان و صاحبان ذهن در جهان است.

مالکیت از این قسم دوم است، و خوب تکلیفی، نه وجودی - احکام تکلیفی یعنی واجب، حرام، مستحب، مباح و مکروه - اگر در جهان اشخاص

بحث در مالکیت است، مقداری پیرامون اصل مالکیت صحبت می کنیم، و مقداری هم پیرامون مالکیت در اسلام. فهرست مطالبی که انشاء الله گفته می شود به این ترتیب است:

مالکیت: تعریف مالکیت، مال، مسلک، ارزش مصرفی، منشاء مالکیت.

الف - مالکیت خدا و منشاء و حدود آن.

ب - مالکیت انسان و منشاء و حدود آن.

ج - انواع مالکیت

د - مالکیت فردی و انواع آن.

ه - مالکیت جمعی و انواع آن.

و - آثار مالکیت.

ز - حق تصرف.

ح - حق واگذاری.

ط - انتقال قهری.

تعریف مالکیت

مالکیت رابطه ایست اجتماعی - اعتباری و قراردادی میان اجتماع که بیانگر مشروعیت تصرف مالک در ملک خویش و جلوگیری تصرف دیگران در آن است. این مشروعیت در نظام های مختلف اجتماعی متفاوت است. مالکیت یک امر عینی فیزیکی نیست، بلکه اجتماعی است. امر عینی فیزیکی عبارت از این است که چیزی در جهان واقعیت داشته باشد، هر چند هیچ ذهنی و صاحب ذهنی در جهان نباشد، مثلاً اگر چنانچه هیچ موجودی در دنیا نباشد، این

حق تصرف در بعضی جوامع برای مالک مثلاً "آزاد و مطلق است و درجای دیگر محدود. و همینطور جلوگیری و اختیارات که از تصرف دیگران دارد، گاهی کم و گاهی مطلق است.

مالکیت خداوند

و اما مالکیت خدا بر جهان هستی؛ می گوئیم در خداوند مالکیت حقیقی است، و در انسانها ممکن است حقیقی باشد و ممکن است نباشد. در همین مالکیت خداوند، باز می بینیم امری اعتباری است، به یک معنی که تا ما انسانها و این رابطه مالکیتی که در زندگی آنهاست تحقق پیدا نکند، ذهن ما سراغ مالکیت خدا نمی رود، یعنی این اعتبار برای خود ما تحقق پیدا نمی کند. البته این بحث در این مقطع زمانی از بحثهای کم نمر است.

حرام کدلیم است و باید یک قید اضافه شود و آن اینکه اگر مثل هوا فراوان در دسترس همه باشد بها و مال می گویند یا نه. مثل آب را مال می توان گفت؟ و آیا شرط عدم فراوانی باید به او اضافه شود یا نه؟ اموال عمومی چه معنی دارد که می گویند در زباها از اموال عمومی است؟

از این بحث نیز بگذریم، زیرا بحث لفظی در اینجا شرفای ندارد و فقط بعنوان یادآوری گفتیم. "مال" چیزی می گویند که لا اقل دارای ارزش مصرفی باشد، ارزش مصرفی هم معنایش وسیع تر از آنست که ابتدا به ذهن انسان می رسد و جالب این است که مسئله رابطه مال و ارزش مصرف در همین کتابهای فقهی که خوانده می شد آمده است، البته کلمه ارزش نیست. بعنوان مثال از شرح لعمه می خوانیم و بعد قسمتی از مکاسب:

"لیس بحال عرفاً" کال خنافس والدیدان
 "فاته یصح عرفاً" سلب المصرف لها و
 "نفی الفائدة عنها والثانی لیس بحال"
 "شرعاً" کال خمر و الخنزیر (۲)

پس اگر شما در اقتصاد امروز مسئله سود مندی ارزش مصرفی را می بینید بدانید که مسئله مخلوق جدید نیست. این یک تصور عرفی و عمومی است که حتی در کتابهای فقهی ما در بخش اقتصاد به ذهن فقها می آید و انرا مطرح می کنند. البته نمی خواهم بگویم آهنگ بحث در اینجا و آنجا یکی است، بلکه می خواهم بگویم اصل اندیشه وجود دارد، آنجا که می فرماید چیزی که مصرف ندارد مال نیست عرفاً در کرم و مورچه و شرعاً در مثل خوک و شراب.

و بعد در اینجا شیخ نکته ظریفی را نقل می کند و آن اینکه آیا ملک و مال عام و خاص

مالکیت رابطه ایست اجتماعی - اعتباری و قراردادی میان اجتماع که بیانگر مشروعیت تصرف

مالک در ملک خویش و جلوگیری تصرف دیگران در آن است این مشروعیت در نظامهای

مختلف اجتماعی متفاوت است. مالکیت یک امر عینی فیزیکی نیست بلکه اجتماعی است. امر

عینی فیزیکی عبارت از این است که چیزی در جهان واقعیت داشته باشد هر چند هیچ ذهنی نباشد.

مال و ملک

مسئله بعد "مال و ملک" است.

معنی ملک معلوم است: چیزی که انسان مالک اوست، ملک یعنی مملوک. و اما "مال" چیزی است که دارای ارزش مصرفی، مستقیم یا غیر مستقیم برای انسان باشد.

"ارزش مصرفی" یعنی اینکه بتواند یکی از خواسته های زندگی انسان را برآورده کند مثلاً "کندم سیب، گوشت، شیر، پوست، پنبه، پشم و چوب، اینها تمام مصرفی است، ولی گاهی معنی وسیع - تری نیز دارد، مثلاً یک تابلوی زیبای نقاشی ارزش مصرفی دارد. کار یک معلم و پزشک و آرایشگر تمام اینها هر کدام به یک معنی ارزش مصرفی دارد. و در اینجا باید بحث شود کار حلال کدام و

مناجر لعمه در شرایط مبیع می فرماید:

"یشترط کون المبیع مما یملک ای"

"یقبل المملک شرعاً" فلا یصح بیع الحر وما

کال نفع فیه غالباً کال احشراث (۱)

می بینید بحث می شود از چیزی که غالباً سودی ندارد.

شیخ انصاری (ره) که از نظر قدرت تحلیل و سلامت اندیشه فقهانی انصافاً یک چهره ممتاز است در قرن پیش، ایشان مطلب را دقیق تر از این مطرح کرده است، می فرماید:

"القول فی شرائط العوضین یشترط فی"

"کل منبها گونه متمولاً لأن المبیع لغة"

"مبادله مال بحال و قد احتزوا بهذا"

"الشرط عمالاً ینتفع به منبغه مقصوده"

"کلعقلاً" محللق فی الشرع لأن الأول"

مطلقند، یا من وجهند، متساویانند و یا نه؟ اگر عام و خاصند چه صورت آنرا دارند، و بعد ایشان اثبات می کنند که عام و خاص من وجهند، بروید و مطالعه کنید.

پس بعنوان نتیجه در تعریف مال می گوئیم: آنچه که منفعت بحلله مقصوده داشته باشد "مال" است خواه فراوان باشد یا نه. و اگر در طبیعه بحث به ملک و مال و ارزش مصرفی پرداختیم بخاطر آن است که در ادامه بحث مورد نیاز است.

مالکیت خدا

منشأ و حدود آن

منطق فطرت برای پدید آورنده یک شیء

حق تصرف در آنرا می پذیرد. بر این اساس خدا مالک جهان شناخته می شود، زیرا او هستی بخش جهان است، و به عبارت دیگر مالکیت خدا بر سراسر عالم امری است منطبق با منطقی فطری.

”قَالُوا تَخَذَ اللَّهُ وَلَدًا“ سُبْحَانَ هُوَ الْعَنِّي
 ”لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ
 ”عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا“ أَتَقُولُونَ
 ”عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ“

سوره یونس آیه ۶۸

گفته اند خدا بچه ای برای خود قرار داده، خدا پاک و والست از این چرندیات اوبی- نیاز است، و هر چه در آسمانها و زمین است مال اوست، و شما هم دلیلی بر این حرفها ندارید و چیزهایی که نمی دانید درباره خدا می گوئید.

ساختن خانه اگر برای جواز ساختمان سه شهرداری مراجعه کردید از شما سند می خواهد ولی برای مالکیت خدا سند لازم نیست، چون یک امر قرار دادی نیست، بلکه فطری است. اگر کسی خدا را قبول کرد مالکیت او را نیز قبول می کند - بیده الامر - اختیارها همه بدست اوست. نتیجه اینکه منشأ مالکیت خداوند خلایق است.

حدود مالکیت خداوند

مالکیت خداوند هیچ حدود مرزی ندارد، چون همه موجودات وجودشان از خداست. مالکیت او نسبت به جهان، مالکیتی مطلق است بدون هیچ حدود مرزی.

آوردن یک چیز حق تصرف در آنرا می پذیرد و او را مالک آن می شناسد و حق تصرف، خود بخود برای او بیدار می شود، و چون خلق نسبی می کند مالکیتش نسبی است، در اینکه انسان خلایقیت دارد تردیدی نیست، مثلاً پنبه ای که لباس می شود کار ریسند و بافنده و دوزنده هر کدام خلایقیت است که اثر در آن کرده است، یعنی در آن ارزش مصرفی جدیدی می آفریند که قبلاً در پنبه نبود.

مثلاً اگر کتاهائی که برای بردن به حجره یا خانه خریده اید بخواهید بایک بسته پنبه ببندید نمی شود، چون می افتد. و اما اگر این پنبه را کسی در آن کار کرد و طناب شد بدرد کار شما می خورد و همان نخ و طناب برای آقایان عمامه می شود؟ اگر عمامه هم بشود قبا نمی شود، بنا بر این بافنده ارزش مصرفی جدیدی در این

منطق فطرت برای پدید آوردن یک شیء حق تصرف در آنرا

می پذیرد. بر این اساس خدا مالک جهان شناخته میشود، زیرا

او هستی بخش جهان است، و عبارت دیگر مالکیت خدا بر

سراسر عالم امری است منطبق با منطق فطری.



مالکیت انسان،

و منشأ و حدود آن

در این مطلب بحثی نیست که مالکیت بشر در همه جهان پذیرفته شده است. در نظامهای مختلف اجتماعی، حتی نظامهای مارکسیستی و شوروی هم مردم را الان مالک لباس و ماشین و حتی خانه می دانند. در این بحث نیست که حتی در سوسالیم کامل هم مسئله مالکیت انسان نسبت به اشیا مطرح است، اینها هم مطالبی نیست که مطرح شود.

منشأ مالکیت انسان چیست

هما نظوری که گنیم منطق فطرت برای پدید

در آیات قرآن "له" زیاد داریم، اما علت انتخاب این آیه به اعتبار قبلیش بود. - قالوا اتخذ الله ولدا - که مثل اینکه چیزی نداردی می خواهد پیدا کند و آنوقت جواب می دهد - هو العنی - و برای بیان غسفا می گوید - له ما فی السموات و ما فی الارض - یعنی آیه در زمینه مالکیت خدا بر جهان است بمعنی اجتماعی در ذهن ما، و این بود که ما این آیه را انتخاب کردیم و الا آیات دیگری نیز هست.

در قرار دادهای اجتماعی، مالک باید سند داشته باشد، اما در مورد خداوند اینطور نیست مثلاً در مورد عباي شما دلیل بر مالکیت شما فاعده - بد - است، و اگر در دگاه ثابت شده که مال شما نیست از شما می گیرند. بسیاری

می آفریند و اگر توی بازار بروید و بگوئید قبا، نازه شمارا بر سر آغ دوزنده می فرستند و او کار دیگری انجام می دهد، پس اگر خلایقیت منشأ طبیعی برای اعتبار مالکیت است، هر کس این خلایقیت را داشته باشد مالکیت را هم دارد، و لذا گفته اند صاحب پیراهن و خیاط در لباس مادامی که مزد دوخت را نداده باشد شریکند، منتهی نمی تواند خیاط بدون اجازه مالک آن را به بازار برود و بفروشد، چون تراحم دارد ملک او با این.

بحث دیگر اینکه آیا هر کاری منشأ مالکیت است؟

در اینجا باید بگوئیم کار خلاق و مولدیکه ارزش مصرفی درست کند منشأ مالکیت است، نه هر کاری، مثلاً پاره کردن کاغذ که کار روی یک ماده

طبیعی انجام می‌گیرد منشا مالکیت نمی‌شود. وقتی شما خاک را تبدیل به خشت خام می‌کنید و خشتهار با گل ملات روی هم می‌چینید و طاق می‌زنید و یک کلبه می‌سازید، کار خلاق و مولد انجام داده‌اید، کلبه‌ای ساخته‌اید که بسرد سکونت می‌خورد.

و گاهی این کار شما مولد و خلاق نیست، مثل اینکه این خانه را خراب کنید، این مولد نیست، مگر اینکه لازم باشد خراب کردن آن برای بنای جدید.

مالکیت انسان محدود است

مالکیت انسان که منشا آن مولد بودن اوست محدود است، نه مطلق، زیرا انسان در هر کار تولیدی از مواد موجود در طبیعت استفاده می‌کند.

بکار مال خود اوست، حالا آیا راستی مال خود اوست؟ اگر باران نمی‌آمد ۱۰۰ من گندش هم از بین رفته آب باران هم شریک است، اگر نسور آفتاب نبود و مواد گوناگون از هوا جذب نمی‌شد این آقا ۱۰۰ من گندم نداشت، پس اگر آفتاب نبود و هوای نبود و اگر و اگر...

معلوم شد که این آقا سهم کوچکی دارد، ابر و باد و مه و خورشید در کارند تا این آقا با شیدن ۱۰۰ من گندم، ۱۰۰ من بدست بیاورد. در اینجا باید اضافه کنیم به آنچه که گذشت از ابر و باد و مه و خورشید، تجربه‌ای که در کشت و کار از اجتماع آمیخته و سهمی هم برای اجتماع، پس ما فهمیدیم که کار خلاق و مولد منشا اعتبار مالکیت است تا یک حدودی است، و این حدود هم کمتر از آن چیزی است که اول به ذهنمان می‌آمد.

آوردن ریافت، این خلاقیت مال اوست یا نه قطعاً مال اوست. جامعه خلاقیتش بستگی به فرد دارد. جامعه می‌تواند امکانات و ابزار خلاقیت را به فرد بدهد، خلاقیت‌ها معمولاً مربوط به فرد با چند فرد که مشترکاً کاری را انجام می‌دهند می‌باشد.

۱- (ترجمه):

از شرایط مبیع (مورد معامله) این است که مبیع از چیزهایی باید داشته‌اند که ملک بحساب بیاید، یعنی شرعاً به او ملک بگویند، پس صحیح نیست معامله حر (آزاد) و چیزی که نفی در او نیست، غالباً مانند حشرات.

۱- (ترجمه):

بحث در شروط عوضین (دو چیزی که مورد معامله واقع می‌شوند) لازم است که هر کدام از

کار خلاق و مولد که ارزش مصرفی درست کند
منشاء مالکیت است... مالکیت انسان محدود است
نه مطلق، زیرا انسان در هر کار تولیدی از مواد موجود
در طبیعت استفاده می‌کند.



جنس فروخته شده و قیمت آن از اموال بحساب آیند، زیرا مبیع بمعنای داد و ستد مالی به مالی است. ذکر این شرط در کلمات فقها برای این است که مفهوم مبیع شامل نشود چیزی را که منفعتی ندارد که مورد اهتمام عقلا باشد (یعنی منفعتی که در مقابل آن عقلا بذل مال می‌کنند)، یا اگر دارد منفعتی است که از نظر شرعی حرام است، زیرا مورد اول مال عرفی نیست مانند گرم و سوسک که می‌توان گفت عرفاً هیچگونه فائده مصرفی ندارند، و مورد دوم مال شرعی نیست مانند خمر و خوک.

تذکره: پاورقی‌ها از ما است.

ادامه دارد

در تفکر و تولیدات انسانی در این جامعه چگونه می‌رود تا آنجا که می‌گویند اصلاً کار خلاق و مولد منشاء مالکیت است و تولید، منشاء مالکیت جامعه است. می‌گویند ما آب و خاک و هوا و باران و زمین مال جامعه، و این کار هم (نتیجه) تجربه جامعه است، امنیت هم مال جامعه است. بنابراین آنچه خود تولید می‌کند ملک جامعه می‌شود، چون در حقیقت او نیست که تولید می‌کند، جامعه است. این یکی از زیر بناهای اندیشه سوسیالیسم مالکیت اشتراکی و جمعی است. این تفکر آنهاست، ولی نندمی روند به این دلیل که نقش ویژه یک فرد انسان غیر قابل انکار است، ولو خیلی ضعیف، یک درصد و یا یک در هزار. فرد انسان نقش دارد. انسان اولی که تجربه محصول بیشتر بدست

موادی که در خلق و تولیدات نقش نداشته است، نسبت به آنها مالکیت نیست، مثلاً در همان خشت زنی شما نسبت به کارتان و شکلی که بخاک داده‌اید مالک خشت شده‌اید، بعد که خشتهار روی هم چیدید و دیوار ساختید و کلبه ساختید مالک کلبه می‌شوید، ولی اصل خاک نتیجه تولید شما نیست از این جهت ملک شما نیز نیست، و نتیجه در آنجائی ظاهری می‌شود که اگر باران کلبه را دوباره بصورت خاک در آورد، آیا بار مالک خاک‌ها است یا نه؟ گفتیم که بحث فقهی مال بعد بنابراین سازنده این خشت به یک اعتبار مالک و در حد معینی مالکیت او ثابت است.

در میان خدا ۱۰۰ من گندم می‌کارید، ۶/۵ ماه دیگر ۱۰۰ من تولید می‌شود، این ۱۰۰ من مال کیست؟ مال زارع است، اگر در زمین شخصی هم